

عبور حیات از سیم خاردار

نشان می‌دهند. دیوارها، سرد، زیر و بدقوار ایستاده‌اند و سیم‌های خاردار بی‌اعتنا و با اقتدار راه خود را می‌روند. اما حضور دو نوزاد که بر روی دست بالا گرفته شده‌اند، گویی تصویر را به پرده‌ای مقدس بدل ساخته است. به حصارزدگان، موهبتی رهایی‌بخش عطا شده است: «هر تولد تازه، نمایان‌گر ظهور تازگی در جهان است. فرزندان چیزهایی، از بنیان تازه هستند» و به سادگی نمی‌توان بر گرد اشتیاق و پیوندجویی‌شان، سیم خاردار کشید. تپش حیات، خواهان عبور از مرزها و حصارهای اجتماعی است. در سوی دیگر، زنی بر روی صندلی ایستاده است؛ دیده‌بانی است شاید که اطمینان حاصل کند این ملاقات رخ داده است. به نظر ما که در این سمت ایستاده‌ایم، آن سوی مرز، همه چیز محو و مه‌آلود می‌نماید. مثل همیشه، آن طرف، به ظاهر، چیزی جز ساختمان‌های افراشته وجود ندارد. نه انسانی، نه چشمی و نه انتظاری. اما حضور زن دیده‌بان و نگاه‌اش به آن طرف مرز و نیز حضور پررنگ نوزادها بر روی دست، خبر می‌دهند که در آن سو نیز انسان زندگی می‌کند؛ انسانی که بیگانه نیست و چشم انتظار ملاقات نوزاد تازه‌متولد شده است.

دیوار برلین در سال ۱۹۸۹، فرو ریخت و دو آلمان به یک کشور تبدیل گشتند. دشمنی سیاسی بین دو آلمان به اتمام رسید و آزادی‌های شهروندی به آلمان شرقی بازگشت. مردم متحد شده و به یکدیگر پیوستند. فروپاشی دیوار برلین، نمادی گشت از پایان سلطه‌گری و نیز برچیده شدن فاصله‌ها و جدافتادگی انسان‌ها. با این همه نباید از یاد بُرد که امروزه نیز در سرزمین‌های ما دیوارهای بسیاری هستند که انسان‌ها را از یکدیگر دور می‌کنند. آیا دیوارهای شهر و دیار خود را می‌شناسیم؟

پس از جنگ جهانی دوم، طی سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰، آمریکا و شوروی (روسیه و اقماری آن)، دو جبهه یا «بلوک» ضد هم بودند که تقابل و رویارویی‌شان تقریباً در تمام جهان دیده می‌شد؛ تقابلی که گاه تا آستانه‌ی جنگ و بمباران اتمی پیش می‌رفت. کشورهای مختلف جهان، نیز هر کدام به یک سمت گرایش داشتند.

آلمان پس از جنگ جهانی دوم به اشغال شوروی، آمریکا، انگلستان و فرانسه درآمده بود و در عمل، دوپاره گشته بود: آلمان شرقی و آلمان غربی. نیمه‌ی شرقی آلمان، در دست شوروی بود و به این ابرقدرت شرقی پیوسته بود و نیمه‌ی غربی آلمان در دست آمریکا، انگلستان و فرانسه قرار داشته و هم‌سو با بلوک غرب بود. پس از اوج گرفتن اختلافات بین دو طرف، به مردم آلمان، فرصتی کوتاه داده شد که یکی از دو طرف را به عنوان وطن خویش انتخاب کرده و به آن‌جا مهاجرت کنند. سپس برلین، به دو نیم تقسیم گشت و مرز دو کشور درست از میانه‌ی این شهر کشیده شد. در سال ۱۹۶۱، برای جلوگیری از رفت‌وآمد شهروندان، بر مرز دو آلمان در میانه‌ی برلین، توسط آلمان شرقی دیواری کشیده شد که «دیوار برلین» نام گرفت.

آلمان شرقی در زمینه‌ی آزادی و حقوق شهروندی (از جمله آزادی رفت‌وآمد برون‌مرزی)، قوانین سخت‌گیرانه‌ای داشت. شهروندان آلمان شرقی، به سادگی، اجازه‌ی سفر به آن سوی مرز را نداشتند و مردم آلمان غربی نیز نمی‌توانستند به این طرف بیایند. همین امر سبب گشته بود که بین خانواده‌ها و دوستان جدایی و فاصله بیفتد و بسیاری از دوستان، همکاران، همسایه‌ها و حتی دختران و پسرانی که یکدیگر را دوست داشتند، نتوانند یکدیگر را ملاقات کنند.

آنچه در تصویر روبرو می‌بینید، مربوط به ۹ می ۱۹۶۱ است. چند تن از شهروندان این سو، نوزاد تازه‌متولد شده‌ی خود را به پدر بزرگ و مادر بزرگ که در آن سوی مرز هستند،

(۱) باید توجه داشت که هدف از متن حاضر، قضاوت بین دو مدل حکومتی در آلمان غربی با شرقی نیست. هر کدام از این دو مدل حکومتی، دستاوردها و نقاط ضعف مختلفی داشته و دارند. پس از برداشته شدن دیوار برلین و متحد شدن دو آلمان نیز هم‌چنان، بسیاری دیوارهای اجتماعی و اقتصادی در جهان (و خود آلمان) حضور دارند که باید با اتحادی مردمی برچیده شوند. فروپاشی دیوار برلین را باید جشنی برای آغاز قدرت مردم دانست؛ نه جشن پایانی آن.

